

جلسه بیست و چهارم

## پیوندهای امت اسلامی

شنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۵۳

۲۵ رمضان المبارک ۱۳۹۴



برای دریافت صوت جلسه  
روی این نشان بزنید.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ  
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ  
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي  
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ  
تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ  
عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾

سوره مبارکه مائده

(اولاً قبل از آنی که شروع کنیم به بحث، یک حدیثی را از پیغمبر خداصلی الله علیه وآله وسلم به خاطر دوستان و برادران می آورم. در آن حدیث از قول پیامبر خدا این جور نقل شده: «رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَمِلَ عَمَلًا فَاتَّقَنَهُ»<sup>۱</sup> یعنی خدا رحمت کند کسی را که هر کاری انجام می دهد، محکم و متقن انجام بدهد. در کارها محکم کاری بکند؛ یعنی فکر احتمالات را هم در کارها بکند. احتمال خاموشی برق، احتمال خرابی میکروفن، احتمال دهها حادثه دیگر از این قبیل. پیشامد امروز، یک درسی شد برای ما. چقدر خوب است که ما قبلاً به فکر پیشامدهای احتمالی

باشیم. مولای ما امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه در خطبه‌ای از نهج البلاغه همین مطلب را بیان می‌کنند، می‌فرمایند: من مثل آن حیوان گیج بی‌هوش نیستم، توی لانه نمی‌خوابم تا صیاد بیاید مرا بگیرد، بلکه از پیشامدها، از آنچه که برای من پیش آمده و اتفاق افتاده، برای فهم مسائل بعدی استفاده می‌کنم، تجربه می‌اندوزم. و این یک درسی‌ست برای ما که در همهٔ مسائل زندگی، از آنچه گذشته است، تجربه‌ها بیندوزیم برای آنچه باقی مانده است. و حساب احتمالات و پیشامدها را بکنیم.)

اجازه بدهید خلاصه صحبت کنم، اگرچه که بحث محتاج تفصیل است و البته من هم بحث را تا آنجایی که لازم بدانم که ادامه پیدا کند تفصیل خواهم داد، تا یک روز دیگر یا دو روز دیگر ادامه می‌دهم تا مطلب روشن بشود. به‌طور خلاصه، آنی که در دنبالهٔ بابِ بحثِ ولایت لازم است عرض بشود، این است که یک جامعهٔ اسلامی و یک جمعیتی که به‌عنوان امت اسلامی تشکیل شدند؛ یعنی با مقررات الهی و با طرز فکر الهی و با قانون‌گذاری و اجرای قانون به‌وسیلهٔ قدرت الهی، این جمعیت دارند اداره می‌شوند، که امت اسلامی اسمش را می‌گذاریم، این امت اسلامی اگر بخواهند ولایت داشته باشند، به آن معنای قرآنی که دیروز گفتم - یواش یواش می‌رسیم به آن معنای ولایت در ذهن‌های خواص. آن ولایتی که در ذهن عوام هست، آن را حالا کاری نداریم، آن ولایتی که در ذهن خواص هست؛ یعنی فضلا و دانایان و دانشمندانی

که واردند در معارف اسلامی و شیعی. می‌رسیم حالا به آنجا؛ اما حالا بحث فعلاً از ولایت قرآنی‌ست - اگر بخواهند برسند به آن ولایت قرآنی، آن ولایتی که در قرآن مطرح شده، امت اسلام بخواهد آن را تأمین کند برای خودش؛ دو جهت را باید مراعات کند. یک جهت، جهت ارتباطات داخلی‌ست، در داخل جامعه اسلامی؛ یک جهت، جهت ارتباطات خارجی‌ست، یعنی رابطه عالم اسلام و امت اسلام و جامعه اسلامی با جوامع دیگر.

در زمینه ارتباطات داخلی، امت اسلام آن وقتی دارای ولایت به معنای قرآنی‌ست که کمال همبستگی و اتصال و ارتباط و اتحاد صفوف و فشردگی هرچه بیشتر آحاد و جناح‌های گوناگون را در خودش تأمین کند. هیچ‌گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد. صف‌های گوناگون در داخل این امت تشکیل نشود.

اگر چنانچه دو واحد در داخل امت اسلامی با همدیگر به جنگ برخاستند، مثلاً فرض کنید که یک گروهی در شرق ممالک اسلامی با یک گروهی در شمال شرقی ممالک اسلامی، اگر بنا کردند با همدیگر محاربه کردن و جنگیدن، قاعده بر این است، دستور قرآنی بر این است که بقیه مسلمان‌ها هرچه می‌توانند سعی کنند تا میان آن دو مخاصم و متخاصم<sup>۱</sup> را آشتی بدهند. اگر دیدند که بین این دو مخاصم، یکی حاضر است آشتی کند، اما آن دیگری حاضر نیست آشتی کند، یا حرف آن دیگری حرف زوری

۱. (خصم) دشمنی‌کننده و دشمنی‌کننده علیه یکدیگر

است، درحالی‌که حرف این یکی حرف حق است، و آن آدمی که طرف‌دار زور است، حاضر نیست که تن به حرف حق بدهد و به سخن حق بگراید؛ در این‌طور جایی، تمام عالم اسلام باید یک‌دست بشوند، هم‌دست بشوند، بروند سراغ آن زورگو و او را ساکت کنند. با او بستیزند تا او را بر سر جای خود بنشانند.

آیه قرآن است: ﴿وَإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتِلُوا﴾<sup>۱</sup> اگر دو طایفه، دو گروه از گروه‌های مسلمان با یکدیگر جنگیدند، ﴿فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾ بین این دو گروه مسلمان را اصلاح کنید. ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى﴾ اگر میان این دو گروه، یک گروه بر دیگری ظلم کرد، بغی و تجاوز و تعدی روا داشت و زور گفت و قلدری خواست بکند، ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي﴾ با آن‌که زور می‌گوید بجنگید، ﴿حَتَّى تَقِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ تا مجبور بشود برگردد به فرمان خدا، ناچار بشود فرمان خدا را قبول کند. این دستور خداست در زمینه حفظ وحدت در داخل جامعه اسلامی.

و اما در زمینه روابط خارجی؛ در زمینه روابط خارجی، عالم اسلام باید سعی کند، امت اسلامی باید سعی کند روابط خود را با دنیای غیر مسلمان و غیر این امت جوری تنظیم کند که یک‌ذره تحت فرمان آنها قرار نگیرد، یک‌ذره تحت تأثیر افکار آنها قرار نگیرد. یک مختصر، سیاست مستقل، تحت تأثیر سیاست‌های آنها از استقلال نیفتد. هم‌جبهگی و پیوستگی ملت مسلمان با آنها به کلی ممنوع است؛

در صورتی که این پیوستگی موجب بشود که امت مسلمان تحت تأثیر قرار بگیرد.

داستان معروفی اینجا هست، که بنده حالا تفصیلش را نمی‌گویم، روایتی است که در نوع کتب معتبره شیعه، این روایت ذکر شده. مربوط به زمان امام باقر صلوات‌الله‌علیه است که سکه عالم اسلام را از کشور روم می‌آوردند و او یک تهدیدی کرد و اینها ماندند درمانده؛ آن وقت امام علیه‌السلام ارشاد کرد دستگاه خلافت را. خیلی عجیب است! این تنها نکته‌ای است - یکی، دو مورد استثنایی - که بنده می‌بینم که ائمه هدی علیهم‌السلام مختصر روی خوشی به دستگاه خلافت نشان دادند. یکی‌اش اینجاست. امام راهنمایی کرد دستگاه خلافت را و فرمود که سکه را این‌جوری می‌ریزید. بلد نبودند سکه زدن را، اندازه نقره‌ها را نمی‌دانستند از کجا فراهم کنند و چه‌جوری تأمین کنند، اندازه یک درهم و نیم درهم و اینهایی که بایستی برطبقش سکه زده بشود؛ امام راهنمایی‌شان کرد.

بنابراین از لحاظ روابط خارجی، یک‌ذره تأثیرپذیری از جناح‌های ضد اسلامی یا غیر اسلامی، مخصوصاً ضد اسلامی، ممنوع است. حق ندارد جامعه اسلامی و امت اسلامی که پیوند خودش را با دنیای خارج از اسلام، جز به صورت فرادست بودن، بالادست بودن، برقرار کند؛ یعنی اگر چنانچه یک رابطه‌ای میان امت اسلامی و امتی غیر مسلمان، بنا شد برقرار بشود، رابطه استثماری، مثلاً فرض کنید از قبیل ماجرای تنباکو

و کمپانی رژی<sup>۱</sup> که آقایان می‌دانید و شنیدید، عالم اسلام حق ندارد این رابطه را ببندد. یا فرض بفرمایید مثل آن سلاطین و حکام مغولی هندوستان که اجازه دادند دولت‌های خارجی بیایند آنجا کمپانی تأسیس بکنند، عملی برخلاف ولایت عالم اسلام انجام دادند. جایز نبود این کار که بگذارند کمپانی بیاید؛ چون می‌دانستند یا اگر نمی‌دانستند، بایست می‌دانستند - باید بدانند - که کمپانی مثلاً هند شرقی،<sup>۲</sup> وقتی که وارد آن منطقه شد، وارد آن سرزمین شد، چه بلایی به روزگار آن مردم درخواهد آورد و چگونه سرطان استعمار را تا رگ و پی آن شبه‌قاره عظیم خواهد گسترانید. باید می‌فهمیدند اینها را، نفهمیدند. و عالم اسلام و امت اسلامی اجازه نمی‌دهد هرگز این‌گونه روابط را.

توجه داشته باشید. اینکه می‌گوییم با دولت‌های غیر مسلمان و با امم غیر مسلمان رابطه‌ها قطع است، نه به این معناست که عالم اسلام و امت اسلامی در انزوای سیاسی به سر خواهد برد، نه؛ مسئله مسئله انزوای

۱. در سومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا، قراردادی میان دولت ایران و جرال تالبوت، مؤسس شرکت رژی، منعقد شد که به موجب آن امتیاز تجارت توتون و تنباکو و سیگار، به مدت پنجاه سال در برابر پرداخت مبلغی به‌طور سالیانه، در انحصار این شرکت قرار می‌گرفت. این شرکت به بهانه فعالیت تجاری، اتباع بسیاری وارد ایران کرد که تعداد قابل ذکری از آنها مبلغان مسیحی بودند. این امتیاز با صدور حکم تحریم میرزای شیرازی لغو شد.

۲. کمپانی هند شرقی یک شرکت سهامی عام انگلیسی بود که با دریافت امتیازنامه‌ای از ملکه انگلستان و امتیازاتی انحصاری از فرمانروای هندوستان، توانست به سود سرشاری دست پیدا کند. این کمپانی کم‌کم به بهانه دفاع از اموال خود و... نیروی نظامی در هندوستان مستقر کرد و عملاً این کشور بزرگ را جزو مستعمرات بریتانیا ساخت.

سیاسی نیست که خیال کنید عالم اسلام با هیچ کس نه رابطه بازرگانی دارد، نه رابطه سیاسی دارد، نه روابط دیپلماسی دارد، نه سفیر می فرستد، نه سفیر می گیرد، نه، این جور نیست، روابط معمولی دارد. ولایت با آنها ندارد، پیوستگی با آنها ندارد. پیوند جوهری و ماهوی<sup>۱</sup> با آنها ندارد. آن جوهری نخواهد بود که اگر آنها خواستند، بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار بدهند. ولایت پس دو رویه دارد - ولایت قرآنی - یک رویه اینکه در داخل جامعه اسلامی همه عناصر بایستی به سوی یک هدف، به سوی یک جهت، با یک راه، با یک گام قدم بردارند. در خارج از جامعه اسلامی، امت اسلامی بایستی با همه بلوک‌ها و جناح‌های ضد اسلامی، پیوندهای خود را بگسلد.

اینجا یک نکته دقیق وجود دارد که می‌رساند ولایت به این معنا را که در قرآن آمده، به همان معنای ولایتی که ما، شیعه، قائلیم. دقت بکنید تا این نکته را بیان بکنم، همه بفهمید که ولایت در شیعه چگونه با ولایت قرآنی مربوط می‌شود. ممکن است چهار نفر آدم حاضر باشند تعبداً، یا نسل گذشته حاضر باشند تعبداً یک چیزهایی راجع به ولایت بشنوند و قبول کنند، اما این جوانی که می‌خواهد بفهمد و با قرآن مربوط است، باید دقت کند که ولایت شیعی از کجا درمی‌آید.

اینی که ما ارتباط با امام را این قدر مهم دانستیم، اینی که ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ دانستیم، این برای چیست؟ از کجا

۱. امر مربوط به اساس و ریشه و ذات هر چیز و هر کار



در می‌آید؟ اینجا قرآن با ما حرف می‌زند - آن نکته، همین است که دارم می‌گویم - اگر بخواهد یک جامعه‌ای و یک امتی، که ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد، یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش در یک جهت، به سوی یک هدف، در یک خط به راه بیفتد و بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش علیه قدرت‌های ضد اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج دارد به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلام، به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه بپیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف گوش کنند، و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بداند تا بتواند مثل یک دیده‌بان نیرومند قوی‌دستی و قوی‌چشمی، هرکسی را در جبهه جنگ، به کار مخصوص خودش بگمارد. لازم است یک رهبری، یک فرماندهی، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد که این قدرت بداند از شما چه برمی‌آید، از من چه برمی‌آید، از انسان‌های دیگر چه برمی‌آید، تا به هرکسی آن کاری را که برای او لازم است، بگوید عمل بکن.

مثلاً در مقام تشبیه، اگر بخواهم تشبیه کنم؛ این کارگاه‌های قالبی‌بافی را دیده‌اید؟ یک عده نشسته‌اند دارند قالبی می‌بافند، هرکسی دارد کار می‌کند، هر بچه‌ای یا هر بزرگی که نشسته آنجا، دارد نخ می‌بافد تا دم غروب دو، سه تومان بگیرد. هرکدام دارند نشاطی و کاری را اینجا به خرج می‌دهند. اگر چنانچه این کارها هماهنگ نباشد، اگر یک فکر و چشم و قدرت بالاتری نباشد که مدام، آن متن قالبی را برطبق آن دستوره‌های

خاص بخواند، تا اینها بدانند چه نخی را به کار ببرند و چه جور بزنند و چه جور بپزند، اگر یک چنین قدرت متمرکزی وجود نداشته باشد، این قالی چه جوری در می آید؟! می بینید که طرف راستش، حکایت از شرق می کند، طرف چپش، حکایت از غرب می کند! آن طرفش صحبت از قالی کُردی می کند، آن طرف صحبت از قالی ترکمنی می کند! نقش‌ها بی ترتیب، اصلاً یک چیز هجوی درمی آید.

نظم قالی، اینی که شما می بینید این طرف یک گلی آمده، مثل آن گل؛ بدون هیچ کم و زیادی این طرف هم روییده، آمده و هر دوتا به آن ترنج وسط رسیده و مثل این دوتا باز آن طرف قالی هم دوتا دیگر وجود دارد و همه چیزها منظم و همه چیز به جا، برای چیست؟ برای این است که اولاً دستور مشخص است، یک نفر هم نشسته، با صدای بلند دارد می گوید، نمی دانم دوتا از آن بالا بیا در پایین، آن نخ را از آن طرف بزن، آن یکی را از آن طرف بپُر. که بنده هرگز نشنیده ام و بلد نیستم، قالی فروش‌ها بلدند. قالی فروش‌ها هم بلد نیستند، قالی باف‌ها بلدند. توجه کردید؟

در جامعه اگر بخواهد همه نیروها به کار بیفتند و همه در یک جهت به کار بیفتند و هیچ یک از نیروها هرز نرود و همه نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در مقابل جناح‌ها و صف‌ها و قدرت‌های مخاصم؛ اگر اینها را بخواهد داشته باشد، احتیاج دارد به یک قدرت متمرکز. به یک دلی احتیاج دارد، به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه و این پیکر عمومی امت

اسلام. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی باتصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فدا کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می‌گذاریم؟ امام. امام یعنی آن حاکم و پیشوایی که از طرف پروردگار در جامعه معین می‌شود. اینی که می‌گویم از طرف خدا یعنی چه؟ یعنی یا خدا به نام و نشان معین می‌کند، مثل اینکه امیرالمؤمنین را، امام حسن را، امام حسین را، بقیه ائمه را معین کرده؛ خود پیغمبر هم یک امام است؛ خود پیغمبر هم یک امام است: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۱</sup>، خدای متعال به ابراهیم می‌گوید، من تو را امام قرار دادم. امام یعنی آن پیشوا و حاکم و رهبر در یک جامعه.

یک وقت این امام را خدا با نام و نشان معین می‌کند، می‌گوید بعد از پیغمبر باید علی بن ابی طالب علیه السلام مثلاً باشد. یک وقت امام را خدای متعال به نام معین نمی‌کند، به نشان معین می‌کند. مثل چه؟ مثل فرمایش امام علیه السلام<sup>۲</sup>، «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»؛ امام معین کرد دیگر، این هم امام است. آن فقیهی که جانشین امام منصوص<sup>۳</sup> است، خود امامی است،

۱. سوره مبارکه بقره/ آیه ۱۲۴

۲. امام حسن عسکری، حدیث شماره ۴۶

۳. (نصص) تعیین شده از طریق آیات و روایات

منتها امامیست که با نام معین نشده، با نشان معین شده، هرکسی که این نشان بر او تطبیق کرد، او می‌شود امام؛ کلمه امام را خواستم معنا کنم برایتان. امام یعنی پیشوا، یعنی حاکم، یعنی زمامدار، یعنی آن کسی که هر جا او برود، انسان‌ها دنبالش می‌روند؛ که باید از سوی خدا باشد، عادل باشد، منصف باشد، بادین باشد، بااراده باشد و از این قبیل حرف‌هایی که در زمینه امامت هست، که حالا در آن مقام نیستیم.

پس اصل ولایت قرآنی ایجاب کرد، چه چیزی را؟ وجود امام را. هنوز تمام نشده حرف، دقت کنید. اگر بخواهد این پیکر بزرگ، که اسمش امت اسلامیست، زنده بماند، موفق بماند، همیشه پایدار باشد، باید چه کار کند؟ باید ارتباطش با این مرکز، با این قلب متحرک و پرهیجان، همه آن، همیشه، مستحکم، نیرومند، برقرار باشد. پس ولایت یعنی چه؟ درست دقت کنند همه، بُعد دیگر ولایت یعنی چه؟ یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام، در همه حال، با آن قلب امت. ارتباط چه؟ ارتباط فکری و ارتباط عملی. یعنی درست از او سرمشق گرفتن، درست در افکار و بینش‌ها دنبال او بودن، و درست در افعال و رفتار و فعالیت‌ها و حرکت‌ها او را پیروی کردن.

پس ولایت علی بن ابی‌طالب یعنی چه؟ یعنی در افکار پیرو علی باشی؛ در افعال پیرو علی باشی، تو را با علی بن ابی‌طالب علیه السلام رابطه‌ای نیرومند، مستحکم، خلل‌ناپذیر پیوند زده باشد، از علی جدا نشوی؛ این معنای ولایت است. خوب فهمیدید ولایت چیست؟ اینجاست که

می‌فهمیم معنای این حدیث را، «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»<sup>۱</sup> ولایت علی بن ابی‌طالب حصن و حصار من است - از قول خدا - «فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» هر که داخل این حصار شد، از عذاب خدا مصون و مأمون خواهد ماند. بسیار حرف جالبی است. یعنی چه؟ یعنی مسلمان‌ها، پیروان قرآن، اگر هم از لحاظ فکر و اندیشه و هم از لحاظ عمل و تلاش و فعالیت، متصل به علی بن ابی‌طالب باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظند. مگر جز این است؟ مگر غیر از این است؟ اگر علی بن ابی‌طالب امروز شناخته بشود، بعد که شناخته شد، بنده و جناب‌عالی مثلش عمل کنیم، آن وقت ولایت پیدا می‌کنیم؛ ولایت یعنی این.

بنده‌ای که قرآن را قابل فهمیدن نمی‌دانم - البته بنده می‌دانم، خدا نکند من قرآن را قابل فهم ندانم، آنی که نمی‌داند - آن بنده خدایی که قرآن را قابل فهم نمی‌داند، این چطور می‌تواند بگوید من ولایت علی بن ابی‌طالب دارم و از لحاظ فکری با علی مرتبطم، درحالی که علی بن ابی‌طالب در خطبه نهج‌البلاغه می‌گوید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشَى وَ الْهُدَى الَّذِي لَا يَضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدًا إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةٌ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى»<sup>۲</sup>. امیرالمؤمنین این جور

۱. حدیث شماره ۴۳

۲. حدیث شماره ۲۴، بدانید که قرآن همان نصیحتگری است که خیانت نمی‌ورزد، و هدایتگری است که گمراه نمی‌سازد، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید. هرکس با قرآن نشست، این کتاب الهی یا چیزی بر او افزود یا از او کاست یا بر هدایت او افزود، یا از کوردلی‌اش کاست.

به قرآن دارد مردم را حواله می‌دهد، این جور دارد مردم را به قرآن سوق می‌دهد، آن بنده خدا که می‌گوید قرآن را نمی‌شود بفهمی، این ولایت علی بن ابی طالب دارد؟ هرگز نه. علی بن ابی طالب برای خاطر خدا، حاضر است از تمام وجودش بگذرد، عمل علی بن ابی طالب این است؛ این بابا حاضر نیست از یک مثقال از پولش، از جانش، از حیثیت اجتماعی‌اش، از راحتی‌اش، از آقایی‌اش برای خاطر خدا بگذرد، این ولایت علی بن ابی طالب دارد؟ ولایت علی بن ابی طالب را آن کسی دارد که پیوسته باشد به علی با پیوندی ناگسستنی؛ هم از لحاظ فکر و اندیشه، هم از لحاظ عمل.

اگر درست دقت کنید برادرها، این معنایی که از ولایت بنده گفتم، دقیق‌ترین و ظریف‌ترین معنایی‌ست که درباره ولایت می‌شود تشریح کرد، می‌شود بیان کرد؛ از قرآن هم این درمی‌آید. حالا گوش کنید تا من آیات قرآن را برایتان بخوانم، که در این آیات قرآن از سوره مائده، هم به جنبه مثبت ولایت، یعنی پیوند داخلی، هم به جنبه منفی ولایت، یعنی قطع پیوندهای خارجی، هم به آن بُعد دیگر ولایت، یعنی ارتباط و اتصال با ولیّ - ولیّ یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و امام - به همه این چیزها اشاراتی رسا شده، حالا دقت کنید تا مطلب به دست بیاید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى

اولیاء» یهود و نصارا را، یهودیان و مسیحیان را اولیای خود مگیرید. اولیا جمع ولی است، ولی از ولایت است؛ ولایت یعنی پیوستگی، ولی یعنی پیوسته و پیوند زده. یهود و نصارا را پیوندخوردگان و پیوستگان با خود مگیرید، انتخاب مکنید. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» آنها بعضی اولیا و هم‌جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند. نگاه نکنید که بلوک‌هایشان از همدیگر جداست؛ در معنا، برای ضدیت با اصالت‌های شما، همه یک جبهه‌اند. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» بعضی هم‌جبهه بعضی دیگرند. «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ» هرکس تولی کند با آنان - تولی یعنی ولایت را پذیرفتن، از باب تفعّل - هرکسی که قدم در وادی ولایت آنها بگذارد و پیوند بزند خودش را با آنها، مرتبط کند خودش را با آنها، رابطه برقرار کند، «فَإِنَّهُمْ» بی‌گمان او خود از آنان است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آن کسانی که در دل‌هایشان بیماری هست، ترجمه کردیم بیماردلان، «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» آن کسانی که در دل، بیماری و مرض دارند، آنها را می‌بینی؟ «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» می‌شتابند در میان جبهه دشمنان دین، قناعت نمی‌کنند به اینکه بروند طرف آنها، بلکه می‌شتابند؛ قناعت نمی‌کنند به اینکه تا پهلویشان بروند، می‌روند تا آن اعماق جبهه‌شان. اگر بپرسی آقا چرا این قدر با دشمن دین می‌سازی؟ با کسی که می‌دانی ضد دین است، چرا ضدیت که نمی‌کنی هیچ، دوستی هم به خرج می‌دهی؟ اگر این را از او بپرسی، در جوابت چنین

می‌گوید: ﴿يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ می‌گویند می‌ترسیم یک آسیبی به ما برسد؛ اگر دوستی نکنم، می‌ترسم به من آسیبی برسانند یا برساند. چقدر به گوش آدم آشناست این حرف‌ها. ﴿نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ می‌ترسیم برایمان دردسری درست بشود، می‌ترسیم برایمان اسباب زحمتی درست بشود؛ ببینید چه کلمات آشنایی‌ست، همین است ﴿نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾.

خدا در جواب اینها چه می‌گوید؟ می‌فرماید: ﴿فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ﴾ امید است که خدا پیروزی را نصیب جبهه مؤمن کند، یا یک حادثه‌ای از پیش خود، به سود آنان پدید آورد. بعد که این کار بشود، آن وقت، ﴿فَيَصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَأُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾، تا این بدبخت‌هایی که با آنها ساخته بودند، پشیمان بشوند، روسیاه بشوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم، اگر می‌دانستیم که جبهه مؤمن این‌جور پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین، با دشمن خدا نمی‌ساختیم؛ خودمان را بی‌آبرو نمی‌کردیم.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ بعد از آنی که آنها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند، مؤمنین چه می‌گویند؟ آن کسانی که ایمان آوردند می‌گویند: ﴿أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ آيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ﴾، مؤمنین، بیچاره‌ها در بهت و حیرت فرو می‌روند، ! همین‌ها بودند، این چهره‌های خوش‌ظاهر و موجه، قسم می‌خوردند، با سوگندهای غلاظ و شداد<sup>۱</sup> که ما با شما ایم.

۱. (غلظ) جمع غلیظ، درشت، پُرمایه، (شدد) جمع شدید



هروقت با آنها حرف می‌زدیم، هروقت به آنها چیزی می‌گفتیم، می‌گفتند بله، ما هم با شما هم عقیده‌ایم، ما هم با شما اختلافی نداریم، ما هم همین حرفی که شما می‌زنید، می‌زنیم؛ در مقام بیان، این جور با آدم حرف می‌زدند؛ بعد معلوم شد که دل‌های اینها مریض بوده و علی‌رغم ظاهر نیکشان، دل‌های چرکین و سیاه و نفاق‌آمیز داشتند. مؤمنین آن روز می‌گویند عجب! ببین چه قَسَمی می‌خوردند اینها. همان‌ها اینها؟ ﴿أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ آيْمَانِهِمْ﴾ آیا همین‌ها هستند، آنهایی که سوگند می‌خوردند به خدا، سوگندهایی سخت و غلیظ؟ ﴿إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ﴾ که با شما هستند. با شما هم عقیده و هم‌فکرند. ﴿حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ﴾ پوچ و بیهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند؛ ﴿فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ﴾ زیانکار گشتند، زیانکاران واقعی.

خب، این راجع به ارتباطات خارجی، حالا راجع به ارتباطات داخلی دقت کنید. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای کسانی که ایمان آوردید، ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ اگر شما از دین خود باز بگردید، اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان به خدا پذیرفته بودید، از دوستان روی زمین بگذارید و آن را به سرمنزل نرسانید؛ خیال نکنید که این بار به سرمنزل نخواهد رسید؛ تصور باطلی خواهد بود این خیال؛ نه، این بار خدا به سرمنزل خواهد رسید، منتها سعادتش را کس دیگری خواهد برد، جمعیت دیگری این افتخار نصیبشان خواهد شد که این بار را به منزل برسانند.

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ هرکه از شما از دین خود بازگردد و مرتد شود،

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ﴾ خواهد آورد خدا مردمی را - این مردم همان مردم ایده‌آل اسلامی‌اند. آن جامعه ایده‌آل اسلامی، از لحاظ پیوندها و رابطه‌های داخلی و خارجی این‌جورند که در این آیه آمده است - ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ﴾ خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آنها را دوست می‌دارد، ﴿وَيُحِبُّونَهُ﴾ آنها هم خدا را دوست می‌دارند. ما هم خدا را دوست می‌داریم؟ نه! این یک‌ذره محبتی که شما گاهی اوقات می‌گویید ای خدا قربانت بروم - که هیچ احتیاجی به این جور قربانی گفتن هم و قربانی کردن هم ندارد خدا - و تازه دروغ هم می‌گوییم ما، قربان خدا به‌هیچ‌صورت حاضر نیستیم برویم، این دوستی نیست. محبت خدا، ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> است. این قرآن است. اگر خدا را دوست دارید، از من که پیغمبرم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾؛ یعنی اینها صددرصد تسلیم فرمان خدا بودند، که مورد محبت خدا بودند.

خب، این یک خاصیت و صفت، که مهر و محبت میان آنان و خدا طرفینی‌ست. ﴿إِذْ لَقِيَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ فروتن هستند درمقابل مؤمنان؛ این نشانه کمال رابطه و پیوند صمیمانه است. درمقابل مؤمنین، درمقابل این توده مسلمانان که انباشته‌اند متن جامعه اسلامی را، هیچ‌گونه نخوتی،<sup>۲</sup> هیچ‌گونه غروری، هیچ‌گونه توقع زیادی‌ای، هیچ‌گونه داعیه بیخودی و

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۳۱

۲. (نخو) تکبر و خودبینی

پوچی در آنها وجود ندارد. یعنی وقتی که درمقابل مردم قرار می‌گیرند، جزو مردمند، با مردمند، در راه مردمند، برای مردمند، خودشان را از میان مردم بیرون نمی‌کشند، در برج عاج قایم نمی‌شوند که از دور مردم را ببینند و برای مردم گاهی دلسوزی هم بکنند؛ در مردم، **﴿أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾**؛ خود را فروتن و کوچک می‌کنند درمقابل مؤمنان به خدا. **﴿أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾** - نقطه مقابل - درمقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان قرآن، **﴿أَعِزَّةٌ﴾** هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر، یعنی سربلند، یعنی حصارى از فکر اسلامی دور خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند.

**﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾**؛ خاصیت دیگرشان این است که در راه خدا جهاد و مجاهدت می‌کنند، بی‌امان، بدون قید و شرط، همچنانی که در آیه هست. **﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾** از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراسند و نمی‌ترسند. دیگر حالا چه جور ملامت‌گری، خودتان فکر کنید - دیگر نمی‌توانم توضیح بدهم، خسته‌ام - **﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾** این فضل و لطف و تفضل خداست که به هر که خواهد، می‌دهد، **﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾** خدا گشاده‌دست، گشوده‌دست و داناست.

بعد راجع به ارتباط و پیوند اجزای جامعه اسلامی با آن قلب، با آن قدرت، با آن امام، با آن پیشوا، آیه بعدی دنبال آیات قبلی می‌آید، ببینید چقدر متناسب و زیباست. ببینید که تدبر در قرآن چقدر آدم را روشن می‌کند نسبت به این مسائلی که فکر می‌کرده قرآنی نیست، قرآن چگونه رسا حرف می‌زند. روابط خارجی را گفت، پیوندهای داخلی را گفت، حالا قلب

پیوندهای داخلی را بیان می‌کند؛ یعنی پیشوا را، رهبر را، امام را، می‌گوید **﴿أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ﴾**، ولی و قائم امر، آن کسی که تمام نشاطها و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید الهام بگیرد، خداست. خب خدا که مجسم نمی‌شود بیاید بین مردم بنشیند امر و نهی کند، دیگر چه کسی؟ **﴿وَرَسُولُهُ﴾**؛ پیداست که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع و تنافرا هم که نیست؛ رسول، رسول اوست باز. خداست و رسولش، خب، رسول که همیشه باقی نمی‌ماند؛ **﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾**<sup>۱</sup> بعد از رسول چه؟ بعد از رسول هم داریم؛ **﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾** آن مؤمنان. کدام مؤمنان؟ هرکسی که ایمان آورد کافی است؟ نه، نشانه دارد. **﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾** اقامه نماز می‌کنند، **﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾** می‌دهند زکات را، **﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾**، او را حالیه گرفتند مفسرین؛ درحالی که در رکوعند، در حال رکوع زکات می‌دهند. یعنی چه کسی؟ یعنی امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب، به‌عنوان ولی معین می‌شود.

حالا شما یک‌وقت این را از آیه استفاده می‌کنید، او را او حالیه می‌گیرید، خیلی هم خوب؛ اگر به فرض در این هم تشکیک بکنید، بگویید نه، مطلق مؤمنین را می‌خواهد بگوید که دارای این خصوصیت هستند. بنده سؤال می‌کنم: سمبل و رمز برای یک‌چنین کلّیتی چه کسی می‌تواند باشد در جامعه اسلامی؟ غیر از علی بن ابی‌طالب کسی را سراغ نداریم.

۱. (ن‌فر) از یکدیگر بیزاری و دوری جستن.

۲. سوره مبارکه زمر/ آیه ۳۰

در آن جامعه اسلامی، آن کسی که می‌توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکمی باشد، علی بن ابی طالب است؛ ولو فرض کنیم که آیه به آن حضرت هم ناظر نباشد، اگرچه که به خاطر واقعیت تاریخی‌ای که نقل شده، ناظر است.

البته توجه آقایان باشد، این تذکر را من لازم شد که بدهم راجع به بحث دیروز یا بحث امروز؛ ما بحثمان اگر در باب امامت یا ولایت یا تکیه روی شیعه است، جنبه مثبت قضیه در نظر ماست، نه جنبه منفی قضیه. ما همین‌طور که مکرر گفتیم، لازم می‌دانیم که شیعه خودش را بشناسد، فکر خودش را بشناسد، ایمان خودش را هرچه بیشتر راسخ و نافذ بکند، این را معتقدیم.

ما که داریم بحث می‌کنیم، می‌خواهیم تشیع را اثبات کنیم، نمی‌خواهیم دیگران را نفی کنیم. نمی‌خواهیم بیخودی اختلاف فکری و سلیقه‌ای باز درست کنیم، نه. اما شما لازم است بفهمید که چگونه درک می‌کنید تشیع را؟ تشیع که می‌گوییم، نگو با خودت که آقا حالا اسلام را ثابت کنید، تشیع باشد بعد، نه؛ آن تشیعی که من می‌گویم، غیر از اسلام چیز دیگری نیست، اسلام غیر از تشیع چیز دیگری نیست. اسلام را ده جور می‌بینند بینندگان، یک جور دیدن، دیدنی‌ست که تشیع می‌بیند، اسلام واقعی همان است. برداشتی که شیعه از اسلام و قرآن دارد، آن برداشت، برداشت درست و منطقی و عادلانه و عاقلانه است. توجه دارید؟ بنابراین ما داریم اصول اسلامی را می‌گوییم؛ به خیال خودمان و به نظر خودمان،

اصول ایدئولوژیکی اسلام است اینها که داریم بحث می‌کنیم و بیان می‌کنیم. و گمان نمی‌کنم شما هم اگر فکر کنید، برخلاف این نظری داشته باشید. بنابراین مسائل مثبت و جنبه‌های مثبت قضیه مورد نظر ماست.

ما اسلام را آن‌چنان که در مکتب تشیع می‌فهمیم و می‌شناسیم، داریم بیان می‌کنیم. کار نداریم حالا به جناح‌های دیگری که ممکن است جور دیگری بشناسند و بفهمند، بحث هم نمی‌کنیم با آنها فعلاً، دعوا هم نداریم، تعارض هم نداریم، برادر هم هستیم، دست دوستی هم می‌دهیم، چرا؟ چون دشمن داریم، چون بیرون خانه دشمن ایستاده. ما دو برادر الآن حق نداریم توی سر و کله هم بزنیم. این هم طریقه ماست که خواستم عرض کنم که آقایان بدانید؛ بحث راجع به تشیع و شیعه، به خاطر اصالت شیعه است، به خاطر اینکه ما معتقدیم به تشیع، به خاطر این است که اسلام را از دیدگاه تشیع می‌بینیم، نه به خاطر این است که می‌خواهیم بین شیعه و سنی اختلاف ایجاد کنیم، ابداً، این اختلاف را هم حرام می‌دانیم.

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ خب، حالا اگر ولایت را مراعات کردیم، چه کار می‌شود؟ اثری هم دارد برای ما؟ اگر ولایت را که دارای سه بُعد شد تا حالا؛ یکی حفظ پیوندهای داخلی، یکی قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی، این دوتا، یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر

اسلامی و قلب امت اسلامی، یعنی امام و رهبر، سه بعد ولایت را که بیان کردیم، حالا اگر این سه بُعد را مراعات کردیم، چگونه خواهد شد؟ آیه قرآن جواب می‌دهد به ما؛ «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آن کسی که قبول ولایت کند با خدا و با رسولش و با کسانی که ایمان آورده‌اند، با مؤمنان این پیوند را مراعات کردند و حفظ کردند و نگسستند، اینها غالبند، پیروزمندانند.<sup>۱</sup> از همه پیروزتر همین‌ها هستند و اینها هستند که بر همه جناح‌های دیگر غلبه خواهند داشت.

۱. ادامه آیه ۵۶: «وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

## پیوندهای امت اسلامی

جبهه‌ی واحد پیوسته‌ای که در حقیقت بانی مدینه‌ی فاضله‌ی اسلامی است پس از تشکیل واحد عظیم «امت» در سطح عموم مؤمنین و معتقدین به این گسترش می‌یابد «ولایت» در موضع گیری‌های داخلی و خارجی امت اسلام تجلی می‌کند.

در داخل همه‌ی اتحاد و جناح‌های ملت موافقند که با بقا و احاطه‌ی تمام، نیروها را در یکباره دسری یکهدف وسیع کرده و از تشتت و تفرق که موجب هرز رفتن بخشی از نیروهاست شدت بهره‌نبرد.

و در خارج از هرگونه رابطه و پیمان و موافقی که جهان اسلام را در خطر فروست شدن و از استقلال محروم سازد قرار دهد، اجتناب ورزید.

بی‌روشن است که حفظ و رعایت این هر دو رویه‌ی «ولایت» (اتصال و ارتباط و وابستگی داخلی و جدایی و تأثیر ناپذیر و عدم وابستگی خارجی) مستلزم وجود یک قدرت متمرکز و مسلط است که در حقیقت، واحد سلطه‌یافته‌ای از همبندی عناصر مثبت و سازنده‌ی اسلام باشد (امام - حاکم اسلام) و نیز مستلزم آن است که رابطه‌ای عمیق و پیوسته، همه‌ی اتحاد امت را بر شخص حاکم (امام) یعنی محور اساسی فعالیت و نشاط عمومی جامعه، پیوند زند و آنان را با او وابسته سازد... و در اینجا است که بُعد دیگری از ایجاد ولایت جلوه‌گر می‌شود و آن «ولایت امام و پیشوای مسلم اسلام» است. در آیات زیر، اشارات رسای قرآن را به این حقایق ظریف و دقیق ملاحظه می‌توان کرد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلِيَاءَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را خدا و رسول خود را هم جبهه‌گان و دستاوردها بگیرید. بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ - آنان بعضی هر جبهه و دوست بعضی دیگرند.

وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُمْ مُنْكَرٌ - هر که از شما با آنان پیوند برقرار کند، در حقیقت از آنان در شمار آنان است. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - حتماً خدا گمراه‌کننده است آنان را هدایت نمی‌کند.

ذُرِّيَّةَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مِنْهُمْ يُسَاحِقُونَ فَبِهِر - بهار دلان را میدینی که میان جبهه‌ی کافران می‌شناسند؟ يَتُولَّوْنَ حَتَّىٰ أَنْ تُصَيِّبَهُمُ الذُّرَّةُ - بگریزند و بپناه می‌آورند) که سیر سیر آسیبی ما برسد.

فَعَسَىٰ أَلْفَةٌ أَنْ يَأْتِيَ بِاللَّعْنَةِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِ - باشد که خدا فتح و پیروزی مؤمنان را برساند یا حاکمانی بسود آنان قرار دهد. فَمُصِيبًا عَلَىٰ أَسْرَائِلَ فِي أَسْجِدِهِمْ يَارَبِّمِ - و آنکه این بهار دلان بر آنچه در دل نهان می‌باشد انداخته اند شیمان گویند.

وَيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْلُوا الدِّينَ أَمْثَلًا بِاللَّهِ يُجَاهِدُوا بِنَهْرٍ - و بر همان بگریزند: آیا همین ایسان بزرگ که با پیوستن سرگشته‌ها بخدا سرگشته‌ها یاد می‌کنند؟





أَتَمُّكُمْ - که ایشان باشند

حَيْطُتْ أَمَّا لَهُمْ فَأَصْبَحُوا حَاسِرِينَ - کارهایشان بیج شد و بر باد رفت و زیانکار گشتند.  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ عَنْ ذَمِّ اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَأُولَئِكَ مَتَّعْنَا بِالْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْحُلُمِ أَجْمَعِينَ - ای گروه مؤمنان! از شما هر کس از دینش بازگردد،  
فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُمْ - خداوند مردمی را خواهد آورد که آنان را دوست بدارد و آنان او را دوست بدارند.

أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ - در برابر مؤمنان فروتن و مهملان باشند

أَعْرَجَ عَلَى الْكَافِرِينَ - در برابر کافران، شکست ناپذیر و تسخیر ناپذیر باشند.

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيُحْشِرَ اللَّهُ لَكُمْ أَعْمَى - در راه خدا کارزار کنند و از ملامت ملائمتی بفرسایند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - این فضل و بزرگواری خداست که به هر کس خواهد میبخشد.

وَاللَّهُ رَاسِعٌ عَلَيْكُمْ - خدا گشوده دست و داناست.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ - ولی (و مرکز) پویندهای (اجتماعی) شما فقط خداست.

وَرَسُولُهُ - و پیامبرش

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ سَمِعُوا مِنَ الصَّلَاةِ وَذُكُرُوا بِاللَّوْنِ وَهُمْ لَا كُفْرَانُ - و آن مؤمنانی که نماز را میآیدند و زکات را ادا  
میکند در حالیکه در رکوعند.

وَمَنْ يُؤَلَّفْ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - و هر که خدا و رسولش و مؤمنان را پیوسته و همجنبه‌ای خود بسیار

فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هِيَ الْعَالِيُونَ - پس به تعیین حرب خدا همان فیروزند انان (سوره مائده: ۵۶-۵۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُوا لِلَّهِ حَقَّ تَسْمِيَةٍ - ای کسانی که ایمان آورده اید! آنس که تسمیته است از خدا پورا گیرید.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا بِاللَّهِ مُسْلِمِينَ - و جان مسپید مگر آنکه تسلیم محض باشید.

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا - و همگی به ریمان خدا دست زبید و برانگذا نشوید.

(سوره آل عمران: ۱۰۳-۱۰۲)



بهاد : سه ریال